

واقعیت

انشارات دیموند بلورین

نویسنده: هانس راسلینگ

ترجمه: علی آقاجانی، محمدهادی آقاجانی

ویراستار: فاطمه آقاجانی



واقعیت

نویسنده: هانس راسلینگ
ترجمه: علی آقاجانی، محمدهادی آقاجانی
ویراستار: فاطمه آقاجانی
طراح و صفحه آرا: حامد حبیبی کسبی
شخصات نشر: تهران، انتشارات دیموند بلورین، ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: ۳۹۰ صفحه
نوبت چاپ: اول
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ: نوتاش

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۱۰-۰۰۴-۹
ISBN: 978-622-210-004-9

نشانی ناشر: تهران، ابتدای خیابان شهید مطهری، خیابان لارستان، کوچه جلالیان، پلاک ۴۱
تلفن و رزنگار: ۸۸۹۲۸۶۶۰ - ۵
www.DIMORIN.ir

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۱۰-۰۰۴-۹
شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۷۷۷۳۴
عنوان و نام پدیدآور: واقعیت نویسنده هانس راسلینگ؛ آلا راسلینگ و آنارا؛ هم رونلوند. ترجمه علی آقاجانی، محمدهادی آقاجانی؛ ویراستار فاطمه آقاجانی.
مشخصات نشر: تهران: دیموند بلورین، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۳۹۰ ص.
یادداشت: عنوان اصلی: Factfulness: ten reasons why the world--and why things are better than you think.
۲۰۱۸
یادداشت: کتاب حاضر نخستین بار تحت عنوان: واقعیت‌مداری: به ده دلیل ما در مورد دنیا اشتباه فکر می‌کنیم. چاپ شده به ترجمه فاطمه آقاجانی و محمدهادی آقاجانی با ترجمه سهیلا کولیوند توسط نشر کتاب کوله پش، قیاس گرفته است.
عنوان دیگر: واقعیت‌مداری: به ده دلیل ما در مورد دنیا اشتباه فکر می‌کنیم و وقایع بهتر از آنچه ما فکر می‌کنیم هستند.
موضوع: فشار روانی -- کنترل
موضوع: Stress management
موضوع: واقعیت
موضوع: Reality
رده بندی دیویی: ۹۰۴/۱۵۵
رده بندی کنگره: RA۷۸۵/۲۰۸۷: ۱۳۹۷ ج
سرشناسه: روسلینگ، هانس، ۱۹۴۸ - ۲۰۱۷ م.
Rosling, Hans
شناسه افزوده: روسلینگ، آلا، ۱۹۷۵ - م.
Rosling, Ola
شناسه افزوده: رونلوند، آنا روسلینگ، ۱۹۷۵ - م.
Rönnlund, Anna Rosling
شناسه افزوده: آقاجانی، علی، ۱۳۶۸ - م. مترجم
شناسه افزوده: آقاجانی، محمدهادی، ۱۳۶۴ - م. مترجم
شناسه افزوده: آقاجانی، فاطمه، ۱۳۶۰ - م. ویراستار
وضعیت فهرست نویسی: فیا

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۳۳	فصل اول: غریزه‌ی شکاف
۷۳	فصل دوم: غریزه‌ی منفی گرایی
۱۱۳	فصل سوم: نمودار خطی غریزه
۱۵۳	فصل چهارم: غریزه‌ی ترس
۱۸۹	فصل پنجم: غریزه‌ی مقدار
۲۱۹	فصل ششم: غریزه‌ی تعمیم
۲۵۳	فصل هفتم: غریزه‌ی سرنوشت

- ۲۸۳ فصل هشتم: غریزه‌ی جنبه‌ی فکری تک بعدی
- ۳۱۹ فصل نهم: غریزه‌ی سرزنش
- ۳۴۱ فصل دهم: غریزه‌ی فوریت
- ۳۷۳ فصل یازدهم: واقعیت‌گرایی کاربردی

www.ketab.ir

مقدمه

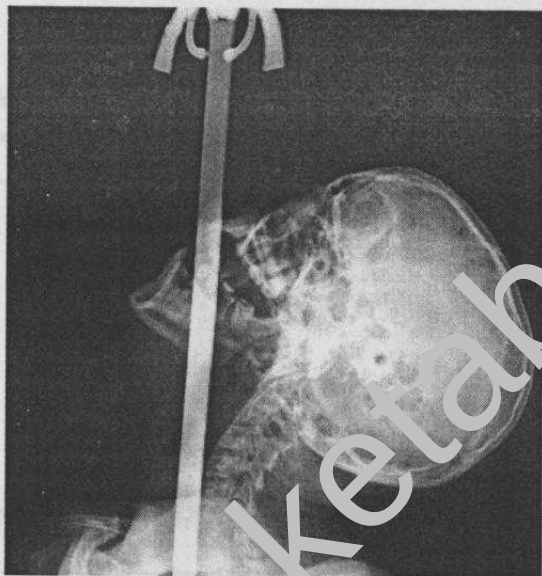
چرا سیرک را دوست داریم

من عاشق سیرک هستم. از تمام ایستگاه‌های تردد است که آره برقی‌های روشن را به هوا پرتاب می‌کند، یا یک بندباز که پشت هم ده باره می‌پرد و در هوا پشتک می‌زند، لذت زیادی می‌برم. آن چه مرا مجذوب این نمایش‌ها می‌کند، غریب شگفتی و شادی است که از دیدن انجام کارهایی که تقریباً غیرممکن است، در مزاج من می‌شود.

آرزوی دوران کودکی‌ام این بود که هنرمند سیرک شوم. اما پدری و مادرم این بود که، تحصیلات خوبی داشته باشم که خودشان هرگز نداشتند. به همین دلیل سرانجام پزشکی را انتخاب کردم.

یک روز بعد از ظهر در دانشکده‌ی پزشکی، سخنرانی نه چندان جذابی درباره‌ی نحوه‌ی عملکرد حلق در حال ارائه بود. پروفیسور ما توضیح داد که: «چنانچه چیزی در حلق گیر کند، می‌توان آن را با کشیدن استخوان چانه به سمت جلو باز کرد». وی برای به تصویر

کشیدن این مطلب، یک عکس رادیولوژی از فردی که شمشیری را بلعیده بود نشان داد.



روحي تازه در من دمیده شد. هنوز ممکن بود آرزوهایم برآورده شود! چند هفته پیش، وقتی در حال مطالعه‌ی مبحث عکس‌العمل‌های غیر ارادی بودم، به این موضوع پی بردم که، از بین تمام هم‌کلاسی‌هایم من تنها کسی هستم که می‌توانم انگشتم را تا هر جا که بخواهم در گلویم فرو کنم، بدون این‌که مانعی وجود داشته باشد. آن موقع به خودم مغرور نشدم، فکر نمی‌کردم که این مهارت مهمی باشد، اما حالا اهمیت آن بی‌بردم و ناگهان رویاهای کودکی‌ام جانی تازه گرفتند. تصمیم گرفتم شروع به تمرین برای قورت دادن شمشیر کنم.

تلاش‌های اولیه‌ی من ناموفق بودند. چون شمشیری نداشتم، از یک قلاب ماهیگیری

استفاده کردم. چندین بار روبروی آینه دستشویی ایستادم و این کار را امتحان کردم و هر بار قلاب در اول راه گلویم گیر می‌کرد و پایین‌تر نمی‌رفت و این‌طور بود که برای بار دوم از رویایم دست کشیدم.

سه سال بعد از این موضوع، در یکی از بخش‌های بیمارستان در حال کارآموزی بودم. یک بیمار را اول بیمارهایم پیرمردی بود که مرتب سرفه می‌کرد. من همیشه از بیمارانش شغلش را می‌پرسیدم و در مورد این پیرمرد این سوال مرتبط با بیماری‌اش بود. قبلاً شغل او قورباغه‌داری شمشیر بوده است. نمی‌توانید تصور کنید وقتی فهمیدم آن عکس رادیولوژی که چند سال پیش دیده بودم مربوط به این فرد بود چقدر شگفت‌زده شدم! به او درباره‌ی تلاش‌هایم برای درمان دادن قلاب ماهیگیری توضیح دادم. به من گفت: دکتر جوان، مگر تو نمی‌دانی که گلو صاف است؟ تو فقط می‌توانی چیزهایی را که صاف هستند در گلویت وارد کنی. ما به همین علت از شمشیر استفاده می‌کنیم.

همان شب یک ملاقه‌ی سوپ‌خوری پیدا کردم و مرتباً را از سرگرفتم. خیلی زود توانستم دسته‌ی ملاقه را از تمام گلویم عبور دهم. خیلی عجب‌نازده بودم، اما فرو بردن دسته‌ی ملاقه رویای من نبود. روز بعد در روزنامه‌ی محلی یک آگهی دیدم و خیلی زود آنچه که می‌خواستم را به دست آوردم: یک سرنیزه متعلق به ارتش ژانویه ۱۸۰۹. وقتی توانستم آن را با موفقیت وارد گلویم بکنم، هم عمیقاً از این دستاورد خودم مغرور بودم و هم به خاطر روش فوق‌العاده‌ای که برای استفاده مجدد و بازیابی سلاح‌ها یافته بودم از خود راضی شده بودم.

هنر فرو بردن شمشیر در گلو همواره نشان داده که، کارهایی که به نظر غیرممکن

می‌رسند می‌توانند ممکن باشند و نیز این ایده را به انسان‌ها داده که، برتر از محسوسات و مشهودات فکر کنند. من گهگاهی این هنر هندی باستان را در پایان یکی از سخنرانی‌هایم در مورد توسعه جهانی اجرا می‌کنم. از یک میز بالا می‌روم و با تردستی بلوز چهارخانه‌ی حرفه‌ای‌ام را بیرون می‌آورم تا جلیقه‌ی مشکی‌ام را که با سکه‌های طلا قدیمی تزیین شده بود و برق می‌زد ظاهر کنم. سپس همگان را دعوت به سکوت می‌کنم و همه با ضربه‌های طبل‌ی که نواخته می‌شود، به آهستگی سرنیزه‌ی ارتشی‌ام را در دستم می‌برم. بعد دو دستم را بالا می‌برم. تماشاگران از دیدن این صحنه به شدت هیجان‌زده می‌شوند و فریاد می‌کشند.

خودآزمایی

این کتاب درباره‌ی جهان و چگونگی فراموش کردن آن است. پس چرا آن را با حرف زدن در مورد سیرک شروع کردم و چرا با نمایش بلعیدن شیر پایان دادم؟ به زودی به این سوالات پاسخ خواهم داد. اما در ابتدا می‌خواهم دانم شما از جهان را ارزیابی کنید. لطفاً قلم و کاغذ بردارید و به سیزده سوال زیر درباره‌ی واقعیت پاسخ دهید.

۱. امروزه در تمامی کشورهای کم درآمد دنیا، چند دختر مدرسه‌ها، ابتدایی را به پایان می‌برند؟

الف. ۲۰ درصد ☐

ب. ۴۰ درصد ☐

ج. ۶۰ درصد ☐

۲. اکثریت جمعیت جهان در کجا زندگی می‌کنند؟

☐ الف. کشورهای کم درآمد

☐ ب. کشورهایی با درآمد متوسط

☐ ج. کشورهایی با درآمد بالا

۳. د. ۱ سال گذشته، نسبت جمعیت دنیا که در فقر بسیار زیاد زندگی کرده‌اند چقدر

بوده است؟

☐ الف. تقریباً دو برابر شده

☐ ب. کم و بیش ثابت مانده است

☐ ج. تقریباً نصف شده است

۴. امید به زندگی، امروزه در جهان چقدر است؟

☐ الف. ۵۰ سال

☐ ب. ۶۰ سال

☐ ج. ۷۰ سال

۵. امروزه دو میلیارد کودک ۰ تا ۱۵ سال در جهان وجود دارد بر اساس آمارهای

سازمان ملل در سال ۲۰۱۰، چه تعداد کودک در جهان وجود خواهد داشت؟

☐ الف. ۴ میلیارد

☐ ب. ۳ میلیارد

☐ ج. ۲ میلیارد

۶. سازمان ملل متحد پیش‌بینی کرده است که تا سال ۲۰۱۰ به جمعیت جهان، چهار

میلیارد نفر افزوده خواهد شد. علت اصلی آن چیست؟

☐ الف. کودکان بیشتری وجود خواهند داشت (زیر ۱۵ سال)

☐ ب. بزرگسالان بیشتری وجود خواهند داشت (۱۵ تا ۷۴ سال)

☐ ج. افراد مسن بسیار بیشتری وجود خواهند داشت (۷۵ سال و بیشتر)

د. طول صد سال گذشته، تعداد مرگ و میرها در هر سال در اثر بلایای طبیعی

چگونه تغییر یافته است؟

☐ الف. بیشتر دو برابر شده

☐ ب. تقریباً پتانته

☐ ج. به کمتر از نصف کاهش یافته

۸. تقریباً ۷ میلیارد نفر امروزه دنیا را زندگی می‌کنند. کدام یک از نقشه‌های زیر، محل

زندگی آنها را به بهترین شکل نشان می‌دهد؟ (هر فرد نشانگر یک میلیارد نفر است)



☐ الف

☐ ب

☐ ج

۹. امروزه چه تعداد از کودکان در برابر بیماری‌ها واکسینه می‌شوند؟

☐ الف. ۲۰ درصد

☐ ب. ۵۰ درصد

☐ ج. ۸۰ درصد



۱۰. به طور متوسط در سراسر دنیا، مردان ۳۰ ساله، ده سال از عمرشان را در مدرسه

سپری کرده‌اند. زنان با این سن چند سال را در مدرسه گذرانده‌اند؟

الف. ۹ سال ☐

ب. ۶ سال ☐

ج. ۳ سال ☐

۱۱. در سال ۱۹۹۶، ببر، باندا و کرگدن سیاه در فهرست حیوانات در معرض انقراض

قرار گرفته‌اند. چه تعداد از این سه گونه، امروزه در معرض انقراض جدی قرار دارند؟

الف. دو گونه ☐

ب. یک گونه ☐

ج. هیچ کدام ☐

۱۲. چند نفر از مردم دنیا به نحوی به برق دسترسی دارند؟

الف. ۲۰ درصد ☐

ب. ۵۰ درصد ☐

ج. ۸۰ درصد ☐

۱۳. متخصصان آب و هوای جهان اعتقاد دارند که، در ۱۰۰ سال آینده دمای متوسط

هوا

الف. گرمتر خواهد شد ☐

ب. ثابت باقی خواهد ماند ☐

ج. سردتر خواهد شد ☐

پاسخ‌های صحیح :

ا. ۲ ب. ۳ ج. ۴ د. ۵ ه. ۶ ز. ۷ ح. ۸ ط. ۹ ق. ۱۰ ر. ۱۱ ج. ۱۲ خ. ۱۳ الف
 به هر یک از پاسخ‌های صحیح‌تان نمره بدهید و نمره‌ی کل خود را روی برگه یادداشت کنید.

دانشمندان شامبازها و شما

آزمون چطور است؟ آیا پاسخ‌های اشتباه زیادی داشتید؟ برای پاسخ به سوال‌ها از حدس زدن، خیلی استفاده کردید؟ اگر این‌طور بوده، اجازه بدهید دو نکته بگویم و خیالتان را راحت کنم.

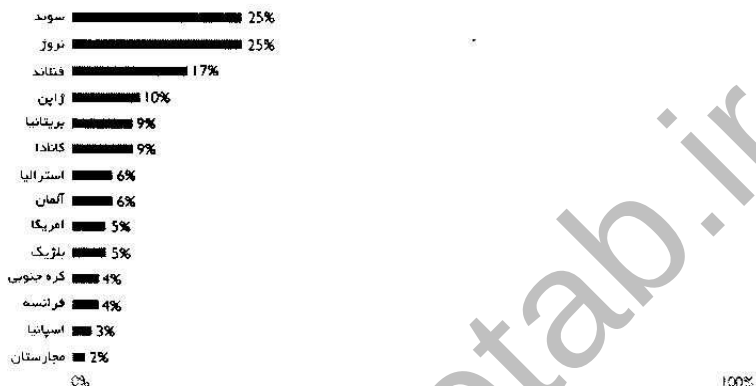
اول این‌که، زمانی‌که مطالعه‌ی این کتاب را به پایان برید، به چنین آزمونی خیلی بهتر پاسخ خواهید داد. علت این نیست که شما را به حفظ کردن یک سری از آمارهای جهانی مجبور می‌کنم (درسته که پروفیسور سامت پنهانی هستم اما دیوانه نیستم)، بلکه علت این‌که در چنین آزمون‌هایی عملکرد بهتر می‌شود بدو دلیل است که، من یک سری ابزارهای ساده‌ی تفکر را به شما معرفی خواهم کرد. این ابزارها به شما کمک می‌کنند که تصویر صحیح‌تری از جهان داشته باشید و حواس‌تان در مورد چگونگی عملکرد جهان فعال‌تر کنید، البته بدون این‌که مجبور باشید تمام این حقیقتات را حفظ کنید.

و دوم این‌که: چنانچه نتیجه آزمون‌تان خوب نبود، نشان دهنده‌ی این است که در منطقه‌ی خوبی از جهان زندگی می‌کنید.

در طول دهه‌های گذشته، من صدها سوال از این دست در مورد واقعیت مطرح کرده‌ام. موضوعات این سوال‌ها فقر، ثروت، رشد جمعیت، موالید، مرگ و میر، تحصیلات، سلامت، جنسیت، خشونت، انرژی و محیط زیست-الگوها و روش‌های پایه جهانی- در مورد هزاران نفر در سراسر دنیا، بوده است. این آزمون‌ها پیچیده نیستند و سوالات انحرافی در آن‌ها نیست. من تلاش کرده‌ام که از واقعیت‌های مستند استفاده کنم و چنانچه موضوع مورد بحث است و قطعی نیست، مطرح ننمایم. با این وجود، بیشتر افراد به سوالات خود پاسخ ندادند.

برای مثال، سوال سوم در مورد جمعیت فقر شدید است. در طول ۲۰ سال گذشته، نسبت جمعیتی از افراد که در فقر شدید زندگی می‌کرده‌اند، به نصف کاهش یافته است. قطعاً این یک تغییر بسیار چشمگیر است. من این تغییر را مهم‌ترین تغییری می‌دانم که در طول دوران زندگی‌ام در جهان روی داده است. دانستن چگونگی زندگی بر روی کره زمین را، می‌توان یکی از ابتدایی‌ترین دانش‌ها به حساب آورد. اما مردم در این مورد چیزی نمی‌دانند. به طور متوسط تنها ۷ درصد-کمتر از یک- در ده نفر- به این سوالات پاسخ صحیح می‌دهند.

نمودار نتیجه‌ی سوال ۳: چند درصد پاسخ صحیح داده‌اند.
در طی ۲۰ سال گذشته، نسبت جمعیتی که در فقر شدید زندگی کرده‌اند...؟
(پاسخ صحیح: تقریباً نصف شده است)



(بله، البته من در مورد کاهش فقر جهانی در رسانه‌های سوئد، بسیار گفته‌ام)
در ایالات متحده، دموکرات‌ها و جمهوریخواهان اغلب این مسأله را مطرح می‌کنند که، رقابای آن‌ها واقعیت‌ها را نمی‌دانند. اگر هر کدام جای هدف قرار دادن یکدیگر، دانش خودشان را ارزیابی می‌کردند، همگی متواضع می‌شدند. نتیجه نظرسنجی ما در ایالات متحده نشان داد که تنها ۵ درصد از کل افراد به سوالات پاسخ صحیح داده‌اند. ۹۵ درصد باقی‌مانده، اعتقاد داشتند که میزان فقر در ۲۰ سال گذشته تغییری نکرده و یا بدتر از این، اعتقاد داشتند که دو برابر شده است-که در واقع برعکس چیزی است که اتفاق افتاده است.

حالا یک مثال دیگر را در نظر می‌گیریم: سوال ۹ که در مورد واکسیناسیون است. امروزه تقریباً تمامی کودکان در سراسر دنیا واکسینه می‌شوند. این آمار حیرت‌انگیز است و

به این معنی است که تمامی انسان‌هایی که امروز زنده هستند، به نحوی دسترسی به امکانات سلامت مدرن دارند. اما اکثر مردم این واقعیت را نمی‌دانند. به طور متوسط تنها ۱۳ درصد افراد به این سوال پاسخ صحیح دادند.

نمونه‌دار نتیجه‌ی سوال ۹: چند درصد پاسخ صحیح داده‌اند.
چه تعداد از کودکان یکساله امروزه در جهان واکسینه می‌شوند؟ (پاسخ صحیح ۸۵٪)



100%

هشتاد و شش درصد افراد به سوال پایانی در مورد آب و هوا پاسخ صحیح دادند. در تمامی کشورهای ثروتمند که دانش عمومی را در نظر جی‌م‌ای آنلاین امتحان کرده‌ایم، اکثریت مردم می‌دانستند که هوا در حال گرم‌تر شدن است. فقط در یک دهه، یافته‌های علمی از آزمایشگاه‌های تحقیقاتی به عموم مردم منتقل شده است. این روایت یک پیروزی بزرگ برای عموم مردم است.

به جز این سوال در مورد وضعیت آب و هوا، ناآگاهی همگانی (البته منظورم از ناآگاهی حماقت یا از این قبیل نیست، بلکه تنها منظورم عدم داشتن دانش صحیح است) در

مورد دوازده سوال دیگر وجود دارد. در سال ۲۰۱۷، ما از حدود ۱۲۰۰۰ نفر در ۱۴ کشور خواستیم که به سوالات ما پاسخ دهند. آن‌ها به طور متوسط به دو سوال از دوازده سوال نخست، پاسخ صحیح دادند. هیچ‌کسی نمره‌ی کامل دریافت نکرد و فقط یک نفر (از سوئد) به یازده سوال از دوازده سوال پاسخ صحیح داد. به طور گنج‌کننده‌ای ۱۵ درصد نمره‌ی صفر گرفتند.

باید فکر می‌کنید افرادی که تحصیلات بهتری داشته‌اند، عملکرد بهتری در آزمون داشته‌اند یا کسی که به این موضوعات علاقمند بودند بهتر عمل کرده‌اند؟ من هم زمانی این عقیده را داشتم، اما بدون شک در اشتباه بودم. من همه نوع مخاطب را از سراسر دنیا که مشاغل متفاوت داشتند آزموده‌ام: دانشجویان پزشکی، معلمان، سخنرانان دانشگاهی، دانشندان سرشناس، سرمایه‌گذاران بانکی، مدیران عامل شرکت‌های چند ملیتی، روزنامه‌نگاران، پلان و حتی تصمیم‌گیرندگان ارشد سیاسی. این‌ها افراد تحصیلکرده‌ای هستند که به مسائل جهانی علاقمندند. اما بیشتر آن‌ها -اکثریت حیرت‌آوری از آن‌ها- به بیشتر سوالات پاسخ ندادند. حتی بعضی از آن‌ها، از مردم عادی هم نمره‌ی بدتری گرفتند. بعضی از اشتباهات بین نتایج، مربوط به گروهی از سخنرانان نوبل و محققان پزشکی است. این موضوع، ربطی به هوش ندارد. به نظر می‌رسد که همه مردم به صورت وسواس‌گونه‌ای در مورد جهان، نادرست می‌اندیشند.

این اشتباه نه تنها وسواس‌گونه، بلکه نظام‌مند است. منظورم این است که، این نتایج اتفاقی نیستند، از اتفاقی هم بدترند. این نتیجه‌ها بدتر از نتیجه‌های افرادی هستند که

هیچ گونه اطلاعاتی ندارند.

تصور کنید بخواهم سوالاتم را به باغ وحشی ببرم و روی شامپانزه‌ها امتحان کنم. فرض کنید مقدار زیادی موز را که روی آن‌ها الف، ب و ج نوشته شده است را به سمت قفس شامپانزه‌ها پرتاب کنم. بعد بیرون از قفس بایستم و سوال‌ها را با صدای بلند بخوانم و شاره‌ی هر کدام از موزها را که شامپانزه‌ها انتخاب کرده و خوردند را، روی برگه یادداشت کنم.

اگر من چنین کاری را انجام می‌دادم (که البته هیچ‌گاه واقعا این کار را انجام نمی‌دادم، بلکه فقط آن را فرض می‌کردم)، شامپانزه‌ها با انتخاب اتفاقی موزها نتایج بهتری نسبت به افراد تحصیلکرده اما اغفال شده انسان می‌دادند. کاملاً اتفاقی شامپانزه‌ها روی هر سوال سه گزینه‌ای یا چهار سوال از دوره اول، نمره‌ی ۳۳ درصد را کسب می‌کردند. به علاوه، پاسخ‌های نادرست شامپانزه‌ها به ندرت یکسان در بین دو پاسخ غلط تقسیم شده است، اما پاسخ‌های نادرست افراد همگی در یک مسیر قرار دارد. همه‌ی افرادی که مورد پرسش قرار گرفته‌اند، جهان را جایی ترسناک‌تر، خشن‌تر و ناامیدکننده‌تر از آن‌چه که در واقع هست می‌پندارند.

چرا عملکرد ما بهتر از شامپانزه‌ها نبود؟

چطور ممکن است این تعداد از افراد در اشتباه باشند؟ اصلاً چطور ممکن است که اکثریت افراد نمره‌ایی بدتر از شامپانزه‌ها کسب کرده باشند؟ نمره‌ای بدتر از نمره‌ی تصادفی؟

وقتی برای اولین بار در اواسط دهه‌ی ۹۰، به این حجم از ناآگاهی نگاهی انداختم، حس نارضایتی به من دست داد. در همان زمان تدریس، دوره‌ای را در مورد سلامت جهانی در موسسه‌ی کارولینسکا در سوئد شروع کرده بودم و کمی عصبی بودم. این دانشجویان به نهایت باهوش بودند، شاید قبل از این که برای آن‌ها تدریس را آغاز کنم، خودشان به من می‌پرسیدند: چه آرامشی به من دست داد زمانی که فهمیدم، این دانشجویان در مورد جهان از شامپانزه‌ها هم کمتر می‌دانند.

هرچه مردم را بیشتر آزمودم، بیشتر به نادانی‌شان پی بردم نه فقط بین دانشجویان، بلکه همه جا. من برایم عذاب‌آور و نگران‌کننده بود که می‌دیدم چقدر همه در مورد جهان اشتباه می‌اندیشند. زمانه‌ی ما از جی‌پی‌اس در اتومبیل‌تان استفاده می‌کنید، مهم است که اطلاعات صحیحی به آن بدهید. اگر به مسیر اشتباهی شما را هدایت می‌کند، دیگر به آن اعتماد نخواهید کرد. حالا که این‌طور است، آیا سیاست‌گزاران و سیاستمداران بدون داشتن اطلاعات معتبر می‌توانند مشکلات جهان را حل کنند؟ اگر دیدگاه افرادی که در کسب و کارهای مختلف مشغولند بر کس واقعیت باشد، چگونه می‌توانند تصمیمات عاقلانه‌ای برای سازمان‌های خود اتخاذ کنند؟ سایر افرادی که زندگی خود را سپری می‌کنند از کجا بدانند که چه اموری مهم هستند و باید برای آن‌ها نگران باشند؟

تصمیم گرفتم کاری مهم‌تر از آزمودن دانش افراد و مقابله با نادانی آن‌ها در پیش بگیرم. تصمیم این بود که علت را بفهمم. چرا این نادانی در سراسر جهان این‌قدر فراگیر و دائمی است؟ همه‌ی ما، حتی خود من هم، گاهی اشتباه می‌کنیم اما چگونه این شمار

زیاد از مردم می‌توانند اشتباه کنند؟ چه علتی دارد که نمره‌ی بیشتر مردم از شامپانزه‌ها کمتر شده است؟

یک شب که تا دیروقت مشغول کار در دانشگاه بودم، علت این موضوع را کشف کردم. فهمیدم که تنها نداشتن دانش نمی‌تواند دلیلی برای این موضوع باشد، چون حتی شامپانزه‌ها هم به صورت تصادفی می‌توانستند پاسخ صحیح به برخی از سوالات بدهند، اما پاسخ‌های مردم بدتر از پاسخ‌های تنها تصادفی و بدتر از پاسخ‌های شامپانزه‌ها بود. این پاسخ‌ها به طور نادرستی نادرست بودند. فقط با دانشی که به طور فعال نادرست است، می‌توان چنین بهره‌ای گرفت.

متوجه شدم! آن مشکلی که من در اینجا با آن دست و پنجه نرم می‌کنم - چیزی که سال‌ها ذهنم را به خودش درگیر کرد بود - مسالهی به روز شدن است: دانشجویان سلامت جهانی من و تمام افراد دیگری که سوالات من پاسخ دادند، همگی دانشی داشتند اما این دانش قدیمی شده بود، به اندازی چند دهه تصویریری که افراد از جهان اطرافشان داشتند مربوط به زمان فارغ‌التحصیلی معلمانشان از مدرسه بود.

پس برای ریشه‌کنی جهل، این‌طور که من نتیجه گرفتم، لازم است که دانش افراد را به روز رسانی کنم و برای این کار لازم بود مواد آموزشی بهتری را فراهم کنم تا این داده‌ها را به صورت روشنتری نشان دهد. بعد از این که موضوع را در یک شام خانوادگی به آنها و اولاد گفتم، هر دوی آنها شروع به تهیه‌ی نمودارهای لازم کردند. من با این ابزارهای تدریسی بی‌نظیر سفر به نقاط مختلف دنیا را آغاز کردم. آنها مرا به تداک در مونترالی، برلین و کانز بردند. به دفتر مدیران شرکت‌های چند ملیتی مثل کوکاکولا و آی‌کیا، به

بانک‌های جهانی و سازمان‌های سرمایه‌گذاری در بخش دولتی ایالات متحده سفر کردم. این‌که از این نمودارها برای نشان دادن چگونگی تغییر جهان استفاده می‌کردم، هیجان زده بودم. از این‌که به همه می‌گفتم که امپراطورهایی بدون لباس هستند و هیچ چیز در مورد جهان نمی‌دانند، لذت می‌بردم. می‌خواستیم برنامه‌ی به روز کردن دیدگاه جهانی بر روی تمام آن‌ها نصب کنیم.

اگر کم‌کم، متوجه شدم موضوع دیگری هم در میان است. این جهلی که در صدد کشف آن بودم، صرفاً یک مساله‌ی ساده‌ی به روز رسانی نبود و تنها با ارائه‌ی نمودارها و ابزار آموزشی بهتر حل نمی‌شد. متوجه شدم حتی افرادی که بسیار به سخنرانی‌های من علاقه داشتند، واقعاً آن‌ها را نمی‌شنیدند. شاید این مطالب در لحظه برایشان الهام‌بخش بود، اما بعد از سخنرانی هنوز همان عقاید منفی خود در مورد جهان جسیده بودند و اصلاحیه‌های جدید را در دست می‌کردند. حتی اتفاق افتاد که به محض پایان سخنرانی‌ام، شنیدم که با هم در مورد فقر با افزایش جمعیت صحبت می‌کردند، مسائلی که نادرستی‌شان را به طور مستند در سخنرانی‌ام نشان داده بودم. تقریباً دست از این کار کشیدم.

چرا چنین دیدگاه نمایشی باید این قدر پایدار باشد؟ آیا مفسر رسانه‌ها هستند؟ البته در این مورد فکر کردم، اما این پاسخ مساله نبود. بدون شک رسانه‌ها نقش مهمی دارند که بعداً به این مطلب خواهم پرداخت، البته نمی‌توانیم سرشان فریاد بکشیم و بگوییم: هیس، ساکت باشید.

در ماه ژانویه ۲۰۱۵، یک لحظه‌ی سرنوشت‌ساز برای من پیش آمد. در مجمع جهانی

اقتصاد در شهر سویسی داووس، هزار نفر از قدرتمندترین و بانفوذترین سران سیاسی و تجاری، صاحبان مشاغل، محققان، فعالان سیاسی و حتی بسیاری از سران عالی‌رتبه‌ی سازمان ملل متحد برای شرکت در جلسه اصلی، با موضوع اقتصاد اجتماعی و توسعه‌ی پایدار، با شرکت من، بیل و ملیندا گیتس حاضر شده بودند. همین‌طور که به اتاق وارد می‌شدم، مزججه‌ی حضور تعدادی از سران ایالت‌ها و دبیران کل اسبق سازمان ملل شدم. افراد دیگر، که آنجا دیدم عبارت بودند از، سران سازمان‌های ملل متحد، رهبران شرکت‌های چند ملی و خبرنگارانی که در تلویزیون آن‌ها را دیده بودم.

قصد داشتم که از شرکت کنندگان سه سوال درباره‌ی فقر، رشد جمعیت و میزان واکسیناسیون بپرسم و خدای من را می‌بخشد، اگر مخاطبین من پاسخ سوالات را می‌دانستند، دیگر هیچ‌کدام از ادعاها، که نقطه‌ای تصحیح و توضیح اشتباه آن‌ها بود، کاربردی نداشت.

نباید نگران می‌شدم. این مخاطبان سطح بالای بین‌المللی که چند روز آینده را صرف توضیح دادن مسائل جهانی خواهند کرد، قطعاً در این حرف از عموم مردم بیشتر می‌دانستند. به طور حیرت‌آوری ۶۱ درصد آن‌ها به سوالات پاسخ صحیح دادند. اما در مورد دو سوال دیگر، یعنی رشد آینده‌ی جمعیت و در دسترس بودن امکانات اولیه سلامت، این‌ها از شامپانزه‌ها هم بدتر عمل کردند. این‌ها افرادی بودند که به احتمال بیش‌ترین داده‌ها دسترسی دارند و می‌توانند دایم آن‌ها را به روز رسانی کنند. ممکن نبود که نادانی آن‌ها صرفاً به علت یک دیدگاه قدیمی در مورد جهان باشد.

غرایز احساسی و دیدگاه جهانی فوق احساسی ما

بالاخره این هم کتاب من. در این کتاب نتایجی را که پس از سال‌ها تلاش برای تدریس یک دیدگاه جهانی بر پایه‌ی واقعیت و با گوش دادن به افرادی که واقعیت‌ها را درحالی‌که مستنداتش در مقابل آن‌ها وجود دارد، سوء تفسیر می‌کنند به دست آوردم. این نتایج در مورد این قبیل مسائل است که، چرا مردم از افراد عادی گرفته تا متخصصان باهوش و تحصیلکرده در آزمون‌های واقعیت، نمرات کمتری از شامپانزه‌ها به دست آورده‌اند. (در این کتاب به شما خواهم گفت که در این مورد چه کاری انجام دهید). به طور خلاصه:

در مورد جهان بیاندیش. جنگ، خشونت، بلایای طبیعی، بلایای انسانی، فساد، این‌ها چیزهای بدی هستند و به نظر می‌رسد که در حال بدتر شدن هستند، درست است؟ ثروتمندان، ثروتمندتر و فقرا، فقیرتر می‌شوند و تعداد فقرا هر روز افزایش می‌یابد و به زودی منابع ما به پایان خواهد رسید مگر این‌ها، که قابل توجهی انجام دهیم. دست کم این تصویری است که بیشتر مردمان مغرب زمین در رسانه‌ها می‌بینند و در ذهن خود دارند. من این را، دیدگاه جهانی فوق احساسی و غرایزی این دیدگاه پر از نگرانی و گمراه کننده است.

واقعیت این است که، اکثریت گسترده‌ای از جمعیت جهان، وضعیت جهانی متوسطی دارند. شاید تصویر ذهنی که ما از طبقه‌ی متوسط داریم کاملاً بر آن‌ها منطبق نباشد، اما آن‌ها در فقر شدید زندگی نمی‌کنند. دختران این طبقه‌ی درآمدی به مدرسه می‌روند، بچه‌هایشان را واکسینه می‌کنند و در خانواده‌هایی که دو فرزند دارند زندگی می‌کنند و

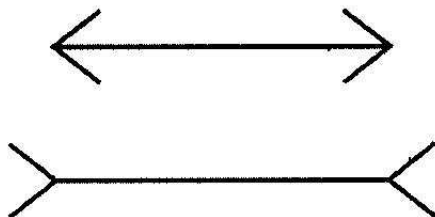
برای تعطیلات به خارج از کشور می‌روند البته نه به عنوان پناهنده. گام به گام و سال به سال، جهان در حال بهتر شدن است، البته نه از همه لحاظ، بلکه به صورت یک قانون کلی. با این که جهان با چالش‌های بزرگی مواجه است، پیشرفت‌های بسیار چشمگیری داشته‌ام.

این دیدگاه جهانی فوق احساساتی ماست که افراد را به سمت پاسخ‌های منفی به سوالات واقعیت می‌دهد. مردم در هنگام فکر کردن، حدس زدن، یا یادگیری درباره‌ی چهار مرتبه به دیدگاه جهانی خودشان رجوع می‌کنند. پس اگر دیدگاه شما در مورد جهان نادرست باشد، شما به طور نظام‌مندی حدس‌های نادرست می‌زنید. اما این دیدگاه فوق احساساتی نسبت به جهان صرفاً توسط دانش قدیمی و به روز نشده ایجاد شده است، همان‌طور که قبلاً هم یک بار اشاره کردم. حتی افرادی که به جدیدترین اطلاعات دسترسی دارند هم، جهان را اشتباهی بینند. متقاعد شدم که تقصیر بر گردن رسانه‌های بیمار ذهن، تبلیغات کذب یا واقعیت‌های دروغین نیست.

تجربیات من بعد از چند دهه سخنرانی، آزمون و گویا شدن به روش‌هایی که افراد از واقعیت‌ها برداشت نادرست می‌کنند حتی زمانی که این مستندات در برابر آنها قرار دارند، بالاخره من را به این نتیجه‌گیری رساند که تغییر این دیدگاه فوق احساساتی در مورد جهان بسیار دشوار است، زیرا از اصل عملکرد مغز ناشی می‌شود.

خطاهای دید و خطاهای جهانی

به دو خط افقی زیر نگاه کنید. کدامیک از خطوط طولانی‌ترند؟



ممکن است این تصویر را قبلاً دیده باشید. خط پایین به نظر طولانی‌تر می‌رسد. شما این مطلب را می‌دانید، اما با این وجود، حتی اگر خودتان این خطوط را اندازه‌گیری کنید و یکسان بودن اندازه‌ها را تایید کنید، باز هم همچنان این دو را متفاوت می‌بینید.

من عینکی دارم که برای اصلاح عیب بینایی‌ام استفاده می‌کنم، اما زمانی که به این تصویر نگاه می‌کنم، درست مانند همه‌ی افراد دیگر، دچار خطای دید می‌شوم. چون این خطا در چشم‌های ما اتفاق نمی‌افتد، بلکه در مغز ما روی می‌دهد. این‌ها خطاهای نظام‌مندی هستند که ربطی به مشکلات بینایی ما ندارند. کاری نیست که نگران شوید چون بیشتر افراد همین‌طور هستند. در عوض بهتر است که در این زمان کنجکاو شوید: عملکرد این خطای دید به چه صورت است؟ به طور مشابهی می‌تواند به نتایج نظرسنجی‌های عمومی نگاهی بیندازید و نگرانی خود را از بین ببرید. این خطا در مقیاس جهانی چگونه عمل می‌کند؟ چرا ذهن بسیاری از افراد به طور مداوم وضعیت جهان را سوء تفسیر می‌کند؟

مغز انسان نتیجه‌ی میلیون‌ها سال تکامل است و ما سخت با غرایزمان درآمیخته‌ایم، غرایزی که به اجداد ما برای بقا در گروه‌های کوچک شکارچیان و جمع‌آوری کنندگان محصولات، کمک کرده است. اغلب اوقات مغز ما بدون فکر کردن زیاد، سریعاً شروع به نتیجه‌گیری می‌کند، که اجداد ما از این ویژگی برای فرار از خطرات آنی استفاده می‌کردند. ما به بدگویی و غیبت و داستان‌های مهیج علاقه داریم که در زمان‌های گذشته تنها منبع اخبار و اطلاعات مفید بوده است. ما عاشق شیرینی‌ها و چربی‌ها هستیم که زانی و مع زنده ماندن ما بوده‌اند و در کمپایی غذاها منابع انرژی ما محسوب می‌شده‌اند. غریز زیاد داشته‌ایم که هزاران سال پیش مفید بوده‌اند، اما حالا ما در جهانی بسیار متفاوت زندگی می‌کنیم.

مصرف بیمارگونه‌ی شیرینی و چربی باعث چاقی می‌شود، که یکی از عمده‌ترین دلایل بیماری در جهان امروز به شمار می‌رود. ما با کودکانمان را آموزش دهیم تا سراغ شیرینی و چیپس نروند. به همین شکل، دهن سربیس سمیم گیرنده‌ی ما و علاقه زیاد ما برای غریز هیجانی، باعث فهم نادرست ما از جهان می‌شود.

لطفاً از گفته‌های من سوء برداشت نکنید. ما هنوز به این غرایز برای منافع ما به زندگی و گذران روزهای خود نیاز داریم. اگر بخواهیم هرگونه اطلاعاتی را غریزهای ما به هر تصمیم را از لحاظ منطقی تحلیل کنیم، زندگی عادی برایمان غیرممکن خواهد شد. ما نباید به طور کامل شیرینی و چربی را از زندگیمان حذف کنیم، همین‌طور که از یک جراح نمی‌خواهیم قسمتی از مغزمان را که مربوط به احساسات است، با عمل جراحی بردارد. اما باید در صدد کنترل چیزهایی باشیم که به طور هیجانی می‌خوریم. اگر

اشتهای خودمان را کنترل نکنیم، نمی‌توانیم دنیا را آن طور که هست ببینیم و بسیار از واقعیت دور می‌شویم.

واقعیت و جهان بینی بر پایه واقعیت

این کتاب آخرین نبرد من در طول مأموریت زندگی برای مبارزه با نادانی است. این آخرین تلاش من برای گذاشتن تأثیری بر جهان است؛ تلاشی برای تغییر روش‌های فکری افراد، آرا، کردن ترس‌های غیرمنطقی و تغییر دادن مسیر انرژی آنان به سمت فعالیت‌های سالم. در بردهای قبلی، خودم را به مجموعه‌های بزرگی از داده، نرم افزارهای بصیرت‌بخش، یک نگرانی پر از انرژی و سرنیزه‌ی سوئدی مجهز کرده بودم، اما این‌ها کافی نبود. حالا ما داریم که این کتاب کافی باشد.

داده‌هایی که در این جا ارائه می‌دهم، به هیچ وجه شبیه چیزی نیست که در مورد آن می‌دانید: این داده‌ها به منزله‌ی درمان هستند در واقع دانایی به عنوان منبعی برای آرامش ذهن در نظر گرفته می‌شود. چون جهان از طوری که به نظر می‌رسد، نیست. واقعیت‌مداری مانند یک رژیم غذایی سالم و تمرینات ذهنی می‌تواند و باید به عنوان بخشی از زندگی شما تبدیل شود. شروع به تمرین کنید، بعد می‌بینید که واقعیت‌مداری نسبت به عالم جایگزین دیدگاه فوق هیجانی شما خواهد شد. آن وقت می‌توانید جهان را به درستی درک کنید و فقط احساسات، پایه‌های شناخت شما نباشند. قادر خواهید بود تصمیمات بهتری بگیرید، در مقابل خطرات واقعی هوشیار باشید و از نگرانی‌ها و اضطراب‌های بیجا پرهیز کنید.

من به شما آموزش خواهم داد که چطور مآجراهای فوق هیجانی را بشناسید، همچنین ابزارهایی برای تفکر صحیح ارائه می‌کنم تا بتوانید غرایز هیجانی‌تان را کنترل کنید. آن وقت می‌توانید سوء تعبیرها را تغییر داده، دیدگاهی واقع‌بینانه نسبت به جهان پیدا کرده و بر شانزده‌ها پیروز شوید.

برگردیم به سیرک

من گاهی از اوایل در سال‌های نوجوانی‌هایم برای این‌که به شیوه‌ای کاربردی نشان دهم که چیزی که به نظر شما ممکن نیست، می‌آید، ممکن است، هنر فرو بردن شمشیر در گلویم را به نمایش می‌گذاشتم. قبل از اجرای سیرکم، دانش مخاطبینم را در مورد جهان می‌سنجیدم. به آن‌ها نشان می‌دادم که دنیا کاملاً از آن چیزی که می‌پندارند متفاوت است. برای آن‌ها اثبات می‌کردم که بسیاری از تغییراتی که فکر می‌کنند هرگز اتفاق نخواهد افتاد، همین حالا به وقوع پیوسته است. به بخشی اشاره می‌کردم که کنجکاوی آن‌ها را در مورد آنچه ممکن است برانگیزم، چیزهایی که با باورهای آن‌ها و آنچه هر روزه در اخبار می‌بینند متفاوت است.

علت این که شمشیر را در گلویم فرو می‌بردم این بود که، به مخاطبانم به‌همان که آنچه به آن‌ها نشان داده‌ام در تعارض شدید با پیش‌فرض‌های ذهنی آنهاست و هرچقدر هم که به نظر غیرممکن برسد باز هم صحیح است.

دوست دارم زمانی که افراد با واقعیت مواجه می‌شوند، دچار ترس و دلهره نشوند، بلکه حس شگفتی کودکانه، الهام و جستجوگری که خودم از سیرک به خاطر دارم در آن‌ها



بیدار شود.

این کتاب، کتابی در مورد جهان و واقعیت آن است. همچنین کتابی در مورد شماست و این که چرا شما جهان را آن طور که واقعا هست نمی بینید. این کتاب در مورد کارهایی است که می توانید در مورد جهان انجام دهید و این که چطور دیدگاه مثبت اندیش تری درباره ی آن داشته باشید، اضطراب کمتری داشته باشید و همین طور که از سیرک به جهان واقعی با می گذارید امیدواری بیشتری پیدا کنید.

پس اگر ترجیح می دهید که برای ادامه ی زندگی تان واقعیت را بدانید و از حباب توهمات بیرون بیایید؛ اگر تمایل دارید که دیدگاهتان را نسبت به جهان تغییر دهید؛ اگر آماده اید که تعمر انتهای جایگزین واکنش های غریزی نمایید و نیز اگر حس تواضع، کنجکاوی و آمادگی برای گفت زده شدن را دارید؛ پس به مطالعه این کتاب ادامه دهید.